

گفت و گو با

استاد محمد حسن ابریشمی

پژوهشگر در باب تاریخ کشاورزی ایران

زندگی نامه

تدوین از

پرویز غفوری

تهران ۲۵ آذر ۱۳۹۲

کفت وکوبا استاد محمد حسن ابریشمی

پژوهشگر در باب تاریخ کشاورزی ایران
زندگی نامه *

«وصیت کرده‌ام که در تربت حیدریه به خاک سپرده شوم و سنگ مرقدم را به شکل یک کتاب باز طراحی کنند، و روی آن بنویسند: محمد حسن ابریشمی کسی که با کتاب زندگی کرد، به کتاب عشق ورزید، و با کتاب درگذشت».

مرورِ خاطرات و زندگی‌نامه استاد ابریشمی را از سال ۱۳۱۸ آغاز می‌کنیم. یعنی زمانی که در تربت حیدریه متولد شد. جالب است که نام خانوادگی این پژوهشگر، در باب مباحث تاریخ کشاورزی ایران هم به نوعی با امور فلاحتی ارتباط دارد که در این باره

* طی نیم قرن دوستی، مودّت و افتخار همکاری در بانک کشاورزی با آقای محمد حسن ابریشمی، و آشنایی با تألیفات و آثار ایشان، که خیلی از آنها را با اشتیاق مطالعه کرده‌ام، بر آن شدم شرح احوال و زندگی‌نامه‌ای از این دوست فروتنِ فرهیخته تدوین کنم. به همین منظور با استفاده از لوحه‌های فشردهٔ مصاحبه‌های تلویزیونی، رادیویی و مطبوعاتی، و نیز از یادداشت‌ها و مقدمهٔ آثار ایشان، به ویژه آنچه در آرشیو روزنامهٔ اطلاعات موجود و در دسترس اینجانب بود، استفاده کرده که حاصل آن پیش روی شماست. یقین دارم مطالعهٔ مطالب آن برای خویشان، دوستان و همکاران آقای ابریشمی دلنشین است، به خصوص که برای فرزندان و نوجوانان ما پندآموز و سازنده به نظر می‌رسد.

پرویز غفوری، تهران ۲۵ آذر ۱۳۹۲.

چنین می‌گوید: «نام‌خانوادگی من از این جهت ابریشمی است که نیای بزرگم (حاج ملا احمد شَعرِیاف یزدی؛ «شَعرِیاف: بافندهٔ پارچهٔ ابریشمی ممتاز») در عهد ناصرالدین شاه از یزد به تربت حیدریه مهاجرت کرد و با فرزندانش (حاج ملارجبعلی و حاج ملا غلامحسین) به اشاعه علم و پیشهٔ نوغانداری مشغول شده‌اند؛ پدرم (حاج علی اکبر) متولد ۱۲۶۹ در تربت شیوهٔ پدر (حاج غلامحسین) را دنبال کرد و به کسب علم و کار کشاورزی و تولید ابریشم پرداخت، و با تأسیس ادارهٔ سجل احوال در سال ۱۳۰۷ نام‌خانوادگی (ابریشمی) گرفت، و در اردیبهشت ۱۳۲۲ درگذشت، روانش شاد باد». وی در ادامه به چند کتاب خطی و چاپ سنگی بر جای مانده از پدر و اجداد خود که برخی به خط خود آنان است اشاره می‌کند و از چگونگی عشق و علاقه‌اش به خرید و خواندن کتاب می‌گوید: «در پنج سالگی به مکتب آتو (مرحومه بی‌بی طاووس علوی طباطبائی)،^۱ رفتم و با خواندن قرآن و صد کلمه آشنا شدم، از مکتب که می‌آمدم کتابهای مرحوم پدرم را ورق می‌زدم، هزار و یکشب را می‌خواندم. مادرم (حاجیه بانو فاطمه دوستی، وفات ۱۳۸۰/۹/۱۹) شب‌ها برای من و دو برادرم (حاج محمدعلی ابریشمی، وفات ۱۳۶۵/۸/۱۴، و حسین ابریشمی) داستان‌های گلستان، کلیله و دمنه و فرائد الادب را می‌خواند و قصه‌های شیرین می‌گفت؛ به دبستان می‌رفتم، دورهٔ ابتدایی را در دبستان‌های رضائیه، قطب و گل به پایان بردم؛ اما عشق به کتاب و مطالعه را در من یکی از معلمان دوران ابتدایی دو چندان کرد، موضوع آن از شیرین‌ترین خاطرات کودکی من است از این قرار که: از درس انشا همواره نمرهٔ عالی می‌گرفتم روزی که انشای خود را در کلاس درس می‌خواندم، جمله‌ای طولانی شد، آموزگار گفت: این سطر را از نو بخوان. جمله‌ای که مجدد خواندم قدری با جملهٔ قرائت‌شده تفاوت داشت، آموزگار بالای سرم آمد، دفتر انشایم را بستم. از دستم گرفت و نگاه کرد، دید ذیل موضوع انشا نانوشته است. با حیرت پرسید: این انشا را از حفظ خواندی؟ چند تن از همکلاسان مهمه‌کنان گفتند: «ابریشمی هیچ‌وقت انشا نمی‌نویسد، همیشه از بر

۱. واژهٔ محلی «آتو» با ریشهٔ ناشناخته، در گویش همشهریان تربتی به معنی بانوی روضه‌خوان و نیز مکتب‌دار، و به همان معنی و مفهوم «آخوند» است که برای مردان تداول دارد. طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ بانوانی چون «آتو حمیده»، «آتو خینسا»، «آتوزهرا»، «آتو عروس»، «آتو فاطمه»، «آتو کربلائی»، «آتو مُرّصَع» و «حاج آتو» در روضه‌خوانی و مکتب‌داری شهرتی داشتند.

می‌خواند». به گریه افتادم، معلم جثه کوچک مرا در آغوش گرفت، دستی بر سر و چشمان اشک‌بارم کشید، و گفت: «آفرین»، در چشمانش عواطف صمیمانه‌اش را دیدم، و اشک شادیم جایگزین گریه ناشی از ترس بی‌آبرویی شد. آن آموزگار روانشاد غلامرضا عظیمی قندشتنی بود، که روز بعد چند کتاب کوچک به من اهدا کرد،^۱ زن پس به خرید کتاب و مطالعه مرتب عادت کردم. تا آنکه وارد دبیرستان شدم، در سال ۱۳۳۴ به همراه یکی از دوستان همکلاسی (آقای دکتر فریدون افتخاری، متخصص جراحی، مقیم لندن) با اجازه رئیس دبیرستان قطب (روانشاد دکتر علی عبدالحمیدی) و رئیس فرهنگ (مرحوم محمد رئیسی) در یکی از اتاق‌های دبیرستان کتابخانه‌ای دایر کردم و هر کتاب را شبی ده‌شاهی (نیم‌ریال) کرایه می‌دادم، ضمن آنکه اول شاگرد بودم و به اردوی بهترین دانش‌آموزان خراسان در وکیل‌آباد مشهد اعزام شدم. ناگفته نماند که طی تحصیل در دبیرستان، دبیران رشته‌های مختلف علوم و ادبیات مشوق مخلص در کتاب و مطالعه بودند، بدان سان که وقتی در سال ۱۳۳۹ دیپلم گرفتم در حدود ۲۰۰۰ جلد کتاب داشتم که خیلی از آنها را خوانده بودم.^۲

در ابتدا هدف ابریشمی جوان تحصیل در رشته طب بود ولی بعد از مدت کوتاهی سرنوشت او به گونه دیگری رقم خورد که در شرح رویدادهای پس از آن نوشته است: «در سال ۱۳۴۰ در رشته پزشکی دانشگاه تهران شرکت کردم و قبول نشدم. بعد در رشته پزشکی دانشگاه ملی ثبت‌نام کردم در پایان ترم اول به دلیل هزینه شهریه که هر ترم ۵۰۰۰ تومان بود به ناچار ترک تحصیل کردم و پس از آن در یک کتابفروشی مشغول کار شدم. در سال ۱۳۴۱ بانک کشاورزی استخدام می‌کرد، کنکور آن را دانشگاه ملی انجام داد، به همراه یکصد نفر قبول شدم. دوره بانکداری دانشگاه ملی را گذرانیدیم، اولین دوره بود که بانک کشاورزی در دانشگاه دوره آموزشی گذاشت. شادروان نظام‌وفا

۱. روانشاد غلامرضا عظیمی (فرزند حاج رستم خان) ادیب، نویسنده، مؤسس مدرسه عالی مهمانخانه‌داری (در سال ۱۳۳۹-۱۳۴۰)، مدیر کل آموزشگاه‌های فنی و حرفه‌ای وزارت آموزش و پرورش از نویسندگان روزنامه کیهان که صفحه خانواده آن را تدوین می‌کردند. در جوانی آموزگار ما در مدرسه گل بودند.

۲. خاطره کتاب‌های اهدایی مرحوم غلامرضا عظیمی را در کتاب دیار و هم‌دیاران (ص ۵۴-۵۷) نقل کرده‌ام؛ شادروانان: محمد رئیسی (تعلیمات اجتماعی)، غلامعلی معینی (دستور زبان فارسی)، حاج شیخ محمدتقی نحوی (قرائت و صرف و نحو عربی)، محمدعلی هاشمی (تاریخ و ادبیات)، و مخصوصاً نورالله اصفهانی‌زاده (فیزیک) و احمد فاضل (طبیعیات) از جمله مشوقین این هیچمدان در دوره دبیرستان بودند.

(شاعر و نویسنده مشهور) استاد آیین نگارش ما بود. روزی قطعه‌ای از کتاب *آئینه دل* ایشان را از حفظ خواندم، خیلی خوشش آمد، تشویقم کرد. پس از گذراندن دوره بانکداری دانشگاه و کارآموزی در ادارات مرکزی بانک به تربت جام منتقل شدم. در آن موقع خطم خوب نبود، تحویلدار شعبه (آقای رجبعلی دوستخواه) خوشنویس ماهری بود. از وی خواستم روزانه چند سند بانکی را به خط خوش بنویسد تا من از روی آن وارد دفاتر وام‌ها کنم. شش ماه بعد خط من از آقای دوستخواه بهتر شد. آقای حسن خلیلی مدیر کل بانک کشاورزی خراسان برای بازدید شعبه تربت جام آمد، از دیدن دفاتر وام‌ها با خط زیبا حیرت کرد، از من تقدیر به عمل آورد، آن مرحوم به خانام آمد و با دیدن کتاب‌ها و یادداشت‌هایم، تقاضای انتقال مرا به تهران از مدیرعامل بانک (مرحوم مهندس رضا صدقیانی) خواستار شد. استاد ابریشمی در ادامه گفت: اولین مقالات خود را تحت عنوان «شعرا و فضایل تربت جام» نوشتم که در روزنامه *آفتاب شرق* در مشهد به چاپ می‌رسید. کار شعبه تربت جام بسیار سنگین بود (چون از جانب دولت، پس از انجام اصلاحات ارضی، وصول اقساط ۱۵ ساله زارعین صاحب زمین شده و نیز دستور پرداخت مالکان آنها باید توسط بانک کشاورزی انجام می‌گرفت، و تعداد اسناد بسیار زیاد بود) از صبح زود تا شام به کار بانک مشغول بودم و ساعات فراغت روز و مخصوصاً شب‌ها تا نزدیک سحر مطالعه می‌کردم. بنابر اقتضا و طبیعت شغلی به همه روستاهای گستره پهناور تربت جام و بخش‌های آن می‌رفتم، از شیوه کشاورزی سنتی، آداب و رسوم در نشست و برخاست‌های با روستاییان چیزهای زیادی یاد گرفتم و لذت می‌بردم. یادداشت‌هایی نیز تهیه می‌کردم.

در سال ۱۳۴۳ به بجنورد منتقل شدم. طی دو سال از روستاهای مختلف این شهرستان و بخش‌های وسیع آن، ضمن مأموریت، دیدار می‌کردم، از رستنی‌ها و پوشش گیاهی بسیار متنوع، وضعیت اقلیمی، کشت و کار و هر آنچه مربوط به کشاورزی و باغبانی و طبیعت بود اطلاعات زیادی به دست می‌آوردم و یادداشت برمی‌داشتم. در سال ۱۳۴۶ ازدواج کردم، و مدت کوتاهی به زادگاهم تربت حیدریه منتقل شدم. شهرستان بسیار پهناور تربت (در دهه ۱۳۴۰) به لحاظ تنوع اقلیمی و حاصلخیزی، خاک استعداد کشت و پرورش انواع مختلف محصولات کشاورزی و میوه‌های نیمه گرمسیری، سردسیری و معتدل را دارد. تصور می‌کردم اطلاعاتم درباره نواحی گسترده این

شهرستان زیاد است، اما با سفرهای دور و دراز (اغلب با همکار همدیاریم حاج علی اصغر الله بیگی) در بخش ها و روستاهای عرصه پهناور شهرستان تربت حیدریه متوجه استعداد های مختلف اقلیمی و کشاورزی بسیار ممتاز این منطقه شدم، و یادداشت هایی تهیه کردم. در سال ۱۳۴۷ بنابر ترغیب و معاضدت دانشمندان گرانقدر همدیاریم شادروانان حسینعلی راشد و محمود شهابی به تهران آمدم، کارم در اداره بررسی های اقتصادی بانک کشاورزی، بررسی های آماری، و مطالعه کارها و اطلاعات کشاورزی، اقتصادی و تهیه گزارش در زمینه این گونه مباحث و موضوعات بود.

استاد ابریشمی، علاوه بر مطالعه و تحقیق، به خطاطی و خوشنویسی علاقمند است و البته در زمینه طراحی و گرافیک نیز تبحر دارد: «در همان زمان خطاطی و خوشنویسی را نزد شادروانان حسین میرخانی و ابراهیم بوذری یاد گرفتم، با استاد گرانقدر محمدرضا شجریان، و نیز دوست همدیاری گرامی شادروان علی عریانی (وفات ۱۳۸۶/۸/۴)، اساتید خطاط مشترکی داشتیم. علاوه بر این گرافيست زبردستی بودم و نمودارهای مجله بانک را تهیه می کردم. در سال ۱۳۴۸، دوست و همکار بسیار صمیمی ام روانشاد محمد فرزین معتمد (وفات ۱۳۷۹/۱۲/۱۱) طی اقدامی شگفت، بی اطلاع من، از پرونده کارگزینی ام عکس و رونوشت شناسنامه و مدرک تحصیلیم را برداشته و نام مرا به عنوان داوطلب در کنکور دانشگاه ملی ثبت نام کرده بود. روز جمعه، صبح زود که خواب بودم آقای فرزین آمد و بیدارم کرد. کارت شرکت در کنکور را نشانم داد و گفت: ساعت ۹ امتحان شروع می شود، آماده باش با هم می رویم. دنبالم آمد و رفتیم به دانشگاه ملی (شهید بهشتی کنونی) و در امتحان کنکور رشته های علوم انسانی شرکت کردم. با وجود عدم آمادگی بین ۳۷۰۰ نفر شرکت کننده رتبه یازدهم را کسب کردم. کلاس ها از ساعت ۵ بعد از ظهر تا ۱۱ شب بود. سال اول رشته روانشناسی خواندم. کتاب های زیادی در این رشته مطالعه کردم، در پی آن احساس کردم که گرفتار بیماری اسکیزوفرنی هستم. رفتم پیش استاد (دکتر سیروس عظیمی)، و گفتم مطالعه کتاب های روانشناسی در من ایجاد توهم کرده است؛ آن رشته را رها کرده، مدتی به کلاس های جامعه شناسی و چندگاهی تاریخ رفتم و سرانجام با راهنمایی استاد (دکتر ایرانپور جزنی) در رشته جغرافیا تحصیل را ادامه دادم. جمعاً بیش از ۲۲۰ واحد درسی را گذراندم. کار بانک کشاورزی سنگین بود، درس ها مشکل و با وجود این مرتباً از نظر شغلی تقدیر می شدم، درس هایم خوب

بود، عنوان رساله لیسانسم «زعفران، طلای سرخ کرانه‌های کویر» زیر نظر استاد تاریخ (دکتر رضا شعبانی) بود که بسیار مورد توجه قرار گرفت. بعد از مدتی یادداشت‌هایی راجع به پیشینه کشاورزی در ایران نوشتم و قصدم این بود که درباره تاریخ کشاورزی ایران مطلبی بنگارم چون در این زمینه چنین کتابی وجود ندارد که جوابگوی به حق کشاورزی ایران باشد. به علاوه در زمینه محصولات و فراورده‌های مختلفی چون پسته، زعفران، زیره، خرما، عناب، ابریشم، سقز و ... نیز مطالعات و یادداشت‌های تحقیقات زیادی داشتم.

استاد، سپس به نقل یکی از خاطرات تلخ و شیرین زندگیش می‌پردازد و اینکه به خاطر خرید مسکن مجبور شد تا تمام کتابهایش را بفروشد: «وقتی دیپلم گرفتم حدود ۲۰۰۰ جلد کتاب داشتم و به تدریج آن را تا ۵۰۰۰ افزایش دادم. در سال ۱۳۵۳ بانک کشاورزی به من وام مسکن (به مبلغ ۱۰۳ هزار تومان) داد که برای تهیه مسکن این مبلغ کفایت خرید خانه را نمی‌کرد، همه کتاب‌هایم را به تالار کتاب به مبلغ بیست هزار تومان فروختم و مدت‌ها در تنهایی گریه می‌کردم. به عنوان کارشناس به اداره سازمان و روش‌ها منتقل شدم، در سال ۱۳۵۵ دولت، بانک کشاورزی را موظف کرده بود که با اعطای وام‌هایی در استان سیستان و بلوچستان زمینه‌های عمران و آبادی منطقه را فراهم کند. به پیشنهاد آقای ضیاءنژاد هاشمی (رئیس اداره سازمان و روش‌ها) حکم مأموریتی برای من و آقای علی سرشکی (از کارشناسان سازمان و روش‌ها) به امضای مرحوم حسن امامی مدیرعامل بانک کشاورزی صادر شد، مبنی بر آنکه استان سیستان و بلوچستان را بررسی و گزارشی تهیه کنیم. نزدیک سه ماه، در گرما گرم تابستان تمامی روستاها و بخش‌ها را مورد مطالعه و بررسی قرار دادیم. آقای سرشکی سی صفحه درباره سازمان و تشکیلات بانک و اعزام اکیپ‌های سیار به منطقه تهیه کرد، و اینجانب ۲۵۰ صفحه درباره شرایط اقلیمی، کشاورزی، اقتصادی و اجتماعی سیستان و بلوچستان، پیشنهادهای سازنده‌ای نوشتم، که پاداش محرمانه‌ای به من دادند. به سرعت شروع به خرید کتاب‌های از دست رفته و دیگر متون مورد مطالعه‌ام کردم.

وی افزود: در سال ۱۳۵۹ گزارشی با عنوان «انقلاب آموزشی، تبدیل بسیاری از مدارک تحصیلی به جواز تولید» در ۷۸ صفحه تهیه کردم و نسخه‌هایی از آن را برای مقامات جمهوری اسلامی فرستادم، که از جانب شادروان دکتر سیدمحمد حسینی

بهشتی (رئیس قوه قضاییه) و آقایان دکتر علی شریعتمداری (عضو شورای انقلاب فرهنگی) و دکتر عباسعلی زالی (قائم مقام وزیر کشاورزی) و برخی دیگر اعلام وصول و از زحمات اینجانب قدردانی شد. در سال ۱۳۶۲ کتاب *زعفران طلای سرخ* حاشیه کویر را در ۳۰۸ صفحه نوشتم که از حمایت‌های معنوی و تشویق‌های آقایان سیدمحمد سلامتی و سیدعبدالله قرشی (وزیر کشاورزی وقت و مشاور ایشان) برخوردار بودم، و نسخی محدود از آن در وزارت کشاورزی تکثیر شد. در سال ۱۳۶۳ تألیف کتاب *شناخت زعفران/ایران* را به انجام رساندم، که دانشمندان ایرانی، شادروانان سیدمحمدعلی جمالزاده (وفات ۱۷ آبان ۱۳۷۶، ژنو) و ایرج افشار (وفات ۱۸ اسفند ۱۳۸۹ تهران) مرحمت کرده تقریظ‌هایی شوق‌انگیز بر آن نوشتند؛ از جمله به نوشته استاد جمالزاده: «کتاب *شناخت زعفران/ایران*، هر کس را متعجب و متحیر خواهد ساخت، چون موضوع کتاب بسیار آموزنده و بی‌نظیر است...» (ژنو ۲۴ بهمن ۱۳۶۴)، و به نوشته استاد ایرج افشار: «خوشبختانه مؤلف این کتاب توانسته است براساس مدارک متعدد مقام زعفران، گیاه پیازی کوچک و کم‌زندگانی، را در کشاورزی و بازرگانی و پزشکی نشان دهد، و از نظر فرهنگی و مدنی بسیاری از اطلاعاتی را که جای جای در مآخذ تاریخی و جغرافیایی قدیم آمده گرد آورد و ما را از نکته‌های دلپسند برخوردار سازد...» (ایرج افشار، ۶ بهمن ۱۳۶۳). این کتاب در سال ۱۳۶۶ (یک سال پس از بازنشستگی) توسط انتشارات توس در ۳۲۰ صفحه منتشر شد. سه سال بعد، نویسندگان کتاب *مروری بر تحقیقات و مطالعات انجام شده در مورد زعفران* (تا سال ۱۳۶۹) به معرفی مقالات با موضوع زعفران پرداخته، و با تأکید یادآور شده‌اند: «اولین منبعی که اختصاصاً در مورد این گیاه نوشته شده تحت عنوان *شناخت زعفران/ایران*، نوشته محمدحسن ابریشمی است». ^۱ در فاصله سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۵، در اداره آمار و بررسی‌های اقتصادی بانک که ریاست آن را شادروان سید عنایت‌الله قطب عهده‌دار بود، پیش‌نویس کتاب *شناخت تاریخی پسته ایران* را در ۸۷۶ صفحه آماده کردم، به این منظور همه مناطق پسته‌خیز گذشته و کنونی ایران را زیرپا گذاشته و با استفاده از صدها

۱. عبدالرضا باقری کاظم‌آبادی و عباس همتی کاخکی، *مروری بر تحقیقات و مطالعات انجام شده در مورد زعفران*، مشهد، سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی ایران مرکز خراسان، ۱۳۶۹؛ و نیز: مجله رشد (زیست‌شناسی)، شماره ۲، پاییز ۱۳۷۰، ص ۴۰.

مأخذ مناطق مستعد پسته کاری در ادوار کهن را معرفی کردم. از جانب مدیر عامل وقت بانک (آقای مهندس سیدعلی میلانی) مورد تقدیر قرار گرفتم، و به دستور ایشان بیست نسخه تکثیر شده کتاب پسته برای اظهار نظر استادان و کارشناسان این رشته و برخی دانشمندان فرستاده شد، که اغلب آنان با تمجید فراوان خواستار چاپ آن شدند. مخصوصاً شادروان استاد سیدمحمدعلی جمالزاده طی شرحی مبسوط، در هشت صفحه بزرگ، کار پژوهش اینجانب در مورد پسته را بسیار تعریف کرده و سنگ تمام گذاشته بودند. بخشی از نامه ایشان در *کیهان فرهنگی* شماره ۹ آذر ۱۳۶۶ (ص ۴۱ و ۴۲) چاپ شده و در مقدمه کتاب *پسته ایران* نیز به آن اشاره شده است. استاد جمالزاده در پاسخ به نامه اینجانب از جمله نوشته‌اند: «ژنو، ۲ آذر ۱۳۶۴ ... مرقوم داشته‌اید که مردی ۴۶ ساله هستید و ۴۵ کیلو وزن دارید، این خود دقت جنابعالی را در کار می‌رساند، و مستحق تبریک و تمجید مخصوص است. به خصوص که اتفاقاً وزن من هم در این سن و سال که اندکی بیش از دو برابر سن شماست ۴۳ کیلوگرم شده و ۹۳ سال سن دارم» این کتاب با عنوان «*پسته ایران، شناخت تاریخی*» در سال ۱۳۷۳ توسط مرکز نشر دانشگاهی منتشر، و برنده جایزه کتاب گزیده سال شد و چهار هزار نسخه آن به سرعت به فروش رسید. استاد گرانقدر، مرحوم دکتر عبدالحسین زرین کوب (وفات ۲۴ شهریور ۱۳۷۸) طی شرحی با عنوان «*تقریظ*» از جمله نوشته‌اند: «تحقیقی که همت و پشتکار و دقت و کنجکاوی آقای محمدحسن ابریشمی آن را به صورت کتابی در باب پسته و مسائل مربوط به آن سامان داده، کاری راهگشا، پیشاهنگ، و در نوع خود بی‌سابقه است. سالهاست که من کار این پژوهنده خود آموخته و کنجکاو و فروتن را با نظر تحسین و علاقه دنبال کرده‌ام و همت تزلزل‌ناپذیر و حوصله بی‌ملال وی را، در راه تحقیق پائینان صحت و دقت کارهای وی - در حد وسایل و امکانات بیش و کم محدودی که در دسترس داشته است - یافته‌ام ...».

آقای دکتر عیسی کلاتتری، وزیر کشاورزی در سال ۱۳۷۵ ضمن تشکر و تمجید از زحمات و پشتکار ابریشمی نوشته است: «جایگاه کتاب *پسته ایران* در میان کتاب‌های علمی، تخصصی کشورمان خالی بود». دکتر ابر هارد کروگر، استاد دانشگاه مونیخ، ضمن شرح عالمانه به تمجید از کارهای پژوهشی ابریشمی پرداخته و از جمله نوشته است: «در بین کتاب‌های فارسی کتابخانه ما البته منوگرافی موسوم به *پسته نامه* اثر مؤلف لایق

و معتبر آقای محمدحسن ابریشمی که در سال ۱۳۷۱ منتشر شده است موجود است. می‌بینیم که آقای ابریشمی با تلاشی پیگیر، با بسط و گسترش مضمون تحقیقات خود را ادامه داده که نتیجه آن کتاب ارزشمند پسته / ایران است. در قسمت اول این اثر بُعد تاریخی محصول بررسی شده و در قسمت دوم کتاب، که صفحات زیادی را به خود اختصاص داده، کشت و زرع پسته و مسائل اقتصادی آن در ایران و جهان امروز مطرح شده است. البته یادآور می‌شویم که انستیتو دانشگاهی ما آقای ابریشمی را از اعضای برجسته جمعیت محققین جهانی به شمار می‌آورد. از این گذشته دانشگاه ما نهایت تشکر را از مرکز نشر دانشگاهی ایران برای چاپ اول این کتاب به عمل می‌آورد.» برخی از فرهیختگان و صاحب‌نظران در نقد و تحلیل‌های خود درباره کتاب‌های زعفران و پسته از پژوهش‌های آقای ابریشمی، چون آقای مهندس محمدعلی طهماسبی (معاون وزارت جهاد کشاورزی) با امعان نظر در این آثار یادآور شده است: «در همه مناطق زعفران‌خیز قدیم و نیز پسته کاری کهن که ابریشمی در تألیفات خود معرفی کرده، کشت و کار مجدد انجام گرفته که نتایج آن توفیق‌آمیز است.»

ابریشمی می‌گوید: در سال ۱۳۶۵ به درخواست و اصرار خودم از بانک بازنشسته شدم تا بیشتر بتوانم به پژوهش در باب تاریخ کشاورزی بپردازم. با این همه همکاری خود را با بانک رها نکرده و با عضویت افتخاری در شورای نویسندگان، به نوشتن مقاله در مجله بانک ادامه داده و ده‌ها مقاله با موضوعات مختلف و سرمقاله‌های نوروزی و غیر آن را ارائه داده‌ام. حاصل سال‌ها مطالعات و پژوهش‌های مخلص درباره مبدأ و پیشینه پیدایی «کرم پیله» و استحصال «ابریشم» طی مقاله‌ای در فصلنامه تحقیقات تاریخی (شماره ۴ و ۵، بهار و تابستان ۱۳۶۹) به چاپ رسید، و تلخیصی از آن خطابه این جانب در «سمینار بین‌المللی کوشانیان و راه ابریشم» کابل (۲۸-۲۹ ماه عقرب / آبان ۱۳۶۹) بود، که در آن با ارائه شواهد و مستندات فراوان، منشأ ایرانی کشف «کرم پیله» و چگونگی استحصال «ابریشم» ثابت شده است، از آن تاریخ تا امروز پژوهش در باب «ابریشم ایران» را ادامه داده که حاصل آن در حال آماده شدن برای چاپ است. در شهریور ۱۳۷۱ کتاب پسته نامه پژوهشی پیرامون پسته در فرهنگ ایرانی و ادب فارسی

را به انجام رساندم که دست‌نویس آن توسط اداره بررسی‌های اقتصادی بانک کشاورزی در تیراژ ۳۰۰۰ نسخه منتشر شد.

استاد محمدحسن ابریشمی، در سال ۱۳۷۴ کتاب *زعفران/ ایران / شناخت تاریخی و فرهنگی و کشاورزی* را در ۸۴۰ صفحه تألیف می‌کند که از جانب شادروان استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب؛ به جای «یک رساله دکترا در ادبیات فارسی» پذیرفته شد؛ متن آن در پیشگفتار همان کتاب (انتشارات آستان قدس، ۱۳۷۶) به چاپ رسیده است. داوری استاد زرین‌کوب، به این اثر پژوهشی اعتبار ویژه‌ای می‌بخشد. به خصوص که آثار ابریشمی نتیجه عشق به تحقیق و علاقه به تتبع در باب آب و خاک و رستنی‌های این سرزمین است. در سال ۱۳۸۲، *تاریخچه بانک کشاورزی ایران* را به مناسبت هفتادمین سال بانک کشاورزی نوشته که در کتاب *هفتاد سال تلاش بانک کشاورزی* (صفحه ۵۵-۹۸) به چاپ رسیده است. در پی آن به پژوهش‌های خود درباره زعفران ادامه داده که حاصل آن در کتاب *زعفران از دیرباز تا امروز* در ۸۹۰ صفحه توسط انتشارات امیرکبیر در سال ۱۳۸۳ منتشر شده و جایزه جشنواره فردوسی دانشگاه مشهد را از آن خود کرده، و اکنون چاپ دوم آن منتشر شده است.

استاد ابریشمی، افزون بر تألیفات مستقل بیش از یکصد و بیست مقاله پژوهشی در مجلات علمی و مجله بانک کشاورزی منتشر کرده که حاصل عمری کوشش‌های مستمر مطالعاتی اوست؛ ابریشمی درباره حاصل مطالعات و تلاش‌هایش در تحقیق و تألیف آثار خود می‌گوید: خدا را شکر: مقدار کوشش‌های مخلص در این راه به هر میزانی که بوده، اندازه درجات پاداش‌های معنوی دریافتی‌ام، از دانشمندان بزرگ و برخی شخصیت‌ها، در قبال تلاش‌های پژوهشی چنان ارزنده و چشمگیر است که خود را لایق آن نمی‌دانم. از باب نمونه در سال ۱۳۶۵ با مطالعه کتاب «*ایران از آغاز تا اسلام*» از آثار ممتاز پرفسور گیرشمن (ایران‌شناسی نامدار فرانسوی) دریافتم که اظهارنظر ایشان، درباره وجه تسمیه شهر سقز در کردستان، مبنی بر آن که: «شهر سقز نام خود را از سکاهای [قومی ایرانی معاصر هخامنشیان] دارد» اشتباه است. در پی آن با مطالعه و تحقیقات بیشتر درباره ریشه و اصل واژه «سقز»، و نیز مسافرت به شهرهای بانه و سقز، مقاله‌ای مستند (مبتنی بر مآخذ و شواهد فراوان) با عنوان «*خاستگاه نام سقز... نقدی بر نظرهای گیرشمن*» تألیف کردم که در مجله *باستان‌شناسی و تاریخ* (سال سوم، شماره ۲، بهار و

تابستان ۱۳۶۸، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۱۵-۲۸) منتشر شد. این مقاله مورد توجه صاحب‌نظران و دانشمندان قرار گرفت. مرحوم احمد حب‌علی موجانی، سردبیر مجله باستان‌شناسی می‌گفت: برای خیلی‌ها باورنکردنی است که ابریشمی بتواند با استدلال‌های مستند نظرات دانشمند بزرگی چون پرفسور گیرشمن را نقد و تحلیل، و با فروتنی رد کند. شگفتا که پس از بیست سال، به برکت کوشش‌های گذشته، پاداش شوق‌انگیز دیگری دریافت کردم، چون با مطالعه کتاب *نامه‌های ژنرال سیدمحمدعلی جمال‌زاده به ایرج افشار* (تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۸، ص ۶۱۵) دیدم که مرحوم جمال‌زاده در نامه اردیبهشت ۱۳۶۹ خود به روانشاد ایرج افشار از جمله نوشته‌اند: «اخیراً یک شماره از مجله *باستان‌شناسی*، با یک مقاله واقعاً بی‌نظیر درباره کشفیات باستانی در سقز به قلم ابریشمی، به دستم رسید که از هر جهت ممتاز بود و باورکردنی نبود». نمونه دیگر، مقاله‌ای با عنوان «نقل» در ۱۸ صفحه نوّشتم و با اشاره به ریشه یونانی کلمه «نقل» و واژه ایرانی معادل آن در عهد ساسانیان، یعنی «شُوینک»، نکات تاریخی بسیاری درباره این پدیده شیرین کنونی آشکار ساختم. استاد ایرج افشار، دانشمند بزرگ معاصر در مجله *بخارا* (شماره ۱۶، اسفند ۱۳۷۹) شرحی درباره این مقاله نوشتند که پاداشی شیرین‌تر از نقل و بسی شوق‌انگیز برای پیگیری تلاش‌های پژوهشیم شده است: «مضامین نوشته‌ای که از آقای محمدحسن ابریشمی درباره نقل در مجله معارف (شماره ۵۰ آبان ۱۳۷۹) چاپ شده در جمعی از دوستان نقل و نقل مجلس شد. کوشش‌های او را درباره زعفران و پسته که به صورت دو کتاب مستقل چاپ شده است، می‌شناختم: ولی در خیالم خطور نمی‌کرد درباره مطلبی عادی و کوچک ذخیره‌ای بدین تفصیل و شیرینی در صندوق یادداشت‌های خود داشته باشد. معلوم می‌شود تتبع ایشان در متون، که بیشتر برای شناساندن معارف کشاورزی ایران بوده، موجب شده است مواد دیگری را که با تاریخ فرهنگی ملت ما مرتبط است گردآوری و بدین شسته رفتگی در جامه مقاله‌ای عرضه کند. خصوصیت نوشته او درین است که برای مطالبی از نوع زعفران، پسته و نقل، خرما و ... همان کاری را کرده است که صد سال پیش لوفر در کتاب *سینو/ایرانیکا* *sino-iranica* انجام داد ... امروز ابریشمی از ایران‌شناسان است. ایران‌شناسی که دانستن تاریخ ادبیات و جغرافیا و تاریخ ایران در چنبره علمی اوست. مباحثی که، پس از شادروان، پیر استاد ما ابراهیم پورداود، در زبان فارسی درباره گیاهان

و آثار و احوال آنها توسط ابریشمی طرح می‌شود، همان خصوصیات را دارد... آفرین بر قلم او و بر تازه‌جویی‌های او».

ابریشمی از مرحوم ایرج افشار و راهنمایی‌های بی‌شائبه و تشویق‌های دلگرم‌کننده ایشان با هیجان تعریف می‌کند و با پاک کردن قطرات اشک خود می‌افزاید: طی دو سفری که در معیت ایشان به خراسان رفتم، در تربت حیدریه و خواف خیلی چیزها از ایشان آموختم. هر جا در پژوهش‌های خویش به مشکل برمی‌خوردم، تلفنی از ایشان راهنمایی می‌خواستم که با مهربانی گره‌گشا بودند، مخصوصاً به تحقیقات مخلص توجهی خاص داشتند و برخی از مقالات مخلص را در پژوهش‌های *ایران‌شناسی* منتشر کردند. استاد ایرج افشار در برخی سفرها و نشست و برخاست‌ها با دوستان دانشمند خود از تحقیقات و آثار اینجانب با تمجید یاد می‌کرده‌اند. بدان سان که بعد از درگذشت ایشان، وقتی خودم را به برخی از آنان، از باب نمونه استاد احمد اقتداری، معرفی می‌کردم، بلادرنگ آنان یادآور می‌شدند که مرحوم ایرج افشار از کارهای پژوهشی تو خیلی تعریف می‌کردند. به روایت پزشک دانشمند آقای دکتر سیدحسین میرمجلسی (فوق تخصص جهاز هاضمه)، استاد ایرج افشار تا آخرین لحظات زندگی پربار خود از حافظه‌ای پویا و نیرومند، سرشار از دانش‌ها و اطلاعات همه‌جانبه‌ای برخوردار بودند، در یکی از آخرین دیدارهایی که در مطب خدمتشان بودم صحبت از تحقیقات تو به میان آمد، دقایقی با تمجید از آثار، به خصوص مقالات «نقل» و «انغوزه» یاد کردند و برخی از آنها را کم‌نظیر برشمردند.

ابریشمی فوق‌العاده عاطفی است، به دوستان، استادان، خویشان، همکاران و همدیاران علاقه و توجهی خاص دارد. منزل او همواره محل تشکیل مجامع دوستانه است. از سال ۱۳۶۵ که بازنشست شد گروهی از همکاران بازنشسته خود را گرد می‌آورد، در سال ۱۳۶۷ تعداد آنان افزوده شد و به تدریج این گردهمایی به طور ثابت در روز دوم هر برج زوج استمرار پیدا کرد. در سال ۱۳۷۴ بر آن شد که روز اول هر برج زوج را به گردهمایی همدیاران در منزل خود اختصاص دهد که تشکیل مستمر آن تسجیل گردید، و بعداً به لحاظ ترافیک تهران این همایش‌ها به اولین جمعه هر برج زوج تغییر پیدا کرد که صبح آن به همکاران و بعد از ظهر به همدیاران اختصاص یافت و استمرار پیدا کرد. از نتایج آن بنیاد شرکت جمع‌اندیش با مشارکت همکاران بازنشسته

بانک کشاورزی، و ایجاد تحرک بیشتر در بین همدیاران برای تقویت جامعه تربتی‌های مقیم تهران و انتشار ماهنامه پیک تربت و ... است؛^۱ که هنوز هم این همایش‌ها ادامه دارد، که اثرات مثبت آن در گزینش مطلوب اعضای شورای اسلامی شهر تربت حیدریه در سال جاری (۱۳۹۲) توسط همدیاران ارجمند ما مشهود است. استاد ابریشمی در همین راستا می‌گوید: «تربت حیدریه و نیز بانگ کشاورزی، مواضع بسیار دوست داشتنی برای این هیچمدان بوده و همواره جای تلاش‌ها، تحرک‌ها، آموزش‌ها و بسی خاطرات خوش گذشته، و نیز جای بود و باش و محل کار خود و خویشان و دوستان و آشنایان دوران زندگانی من است، به همین دلایل دیدار مستمر همدیاران و همکاران که موجب نشاط روحی متقابل است از جلوه‌های درخشان روزهای زندگانی مخلص بوده. بدین سان علاوه بر همکاران و همدیاران، به خانواده و خویشانم علاقه مفروطی دارم. عشق و علاقه‌ام به «کتاب» و «ایران» و همه محصولات و پدیده‌ها و هر آنچه مربوط به این سرزمین است، از درگاه روشن کودکی تا دالان تاریک پیری، رهایم نکرده است. به قول ادیب صابر ترمذی در قرن ششم هجری:

«گویند که هر چیز به هنگام، بود خوش ای عشق چه چیزی که خوشی در همه هنگام»
 باری، از ۷۴ سال عمر سپری شده‌ام، یعنی ۲۷ هزار روز از دوران زندگانیم، بیشتر آن به کار یادگیری، مطالعه، تجربه و تلاش در دیار و محل کار و در کتابخانه‌ام، صرف شده که حاصل آن بسی شیرین و برایم دلنشین است. اکنون که به پایان تلاش‌هایم نزدیک می‌شوم در می‌یابم: با عنایت خداوند، زندگی پاداش‌های بسی شایسته به کوشش‌هایم داده است که در تصورم نمی‌گنجد؛ چون کفه پاداش‌های دریافتی‌ام، در ترازوی سنجش ذهنی، بر کفه تلاش‌هایم می‌چربد، از نظر ارزش و اعتبار معنوی به مراتب گرانقدرتر است و به مصداق پیام حکیمانه لویی پاستور: «من آنچه در توان داشته‌ام انجام داده‌ام». در پایان از استاد ابریشمی می‌خواهیم توصیه و پیامی عنوان کند، که در پاسخ می‌شنویم: «جوانان در گزینش همسر به هوش باشند، همسری همگن، همراه و

۱. طی سال‌هایی از عمر خویش یادداشت‌هایی درباره دیارمان «تربت حیدریه» و همدیاران اعم از بزرگان و دانشمندان، از جمله شادروان حسینعلی راشد و شیخ احمد تربتی (ملقب به سلطان العلما) و ... پرداخته و شرح احوال کامل قطب‌الدین حیدر عارف غریب قرن ششم خفته در تربت حیدریه را در ماهنامه پیک تربت به چاپ رسانده، و در کتاب دیار و همدیاران نیز از مجموعه یادداشت‌های خود درباره تربت حیدریه و همشهریان پانزده یادداشت را منتشر کرده است. و اگر عمری باقی باشد بقیه یادداشت‌ها را منتشر خواهد کرد، ان‌شاءالله.

حتی‌المقدور از خویشان و همدیاران برگزینند تا به سهولت اصالت و نجابت و خصوصیات پیدا و پنهان برای طرفین قابل بررسی و تحقیق باشد. قطعاً نقش متقابل زنان و مردان در موفقیت‌های آنان و فرزندانشان تأثیری عمیق و ماندگار دارد. خود مخلص، همه فرصت‌های مغتنم آموزشی، تحصیلی، مطالعه مستمر جوانی را از مادرم دارم، و همه تلاش‌های کاری، پژوهشی و نگارشی خود طی ۴۶ سال اخیر تا امروز (جمعه اول آذر ۱۳۹۲) را مدیون همسرم (حاجیه بانو پروین ابریشمی) هستم. چون با وجود اشتغال به آموزگاری، همه امور زندگی - اعم از کارهای منزل، رسیدگی به امور مدرسه فرزندانم (علی، پرستو و امیرارسطو) از دوره کودکی تا فارغ‌التحصیلی از دانشگاه، و ازدواج و سامان یافتن هر سه آنان - را عهده‌دار بوده است. این نکته مهم را نیز یادآور شوم که در تمام دوره اشتغال در بانک کشاورزی از نظر کاری ممتاز و تشویق و تقدیر فراوان کسب کرده و نمونه بوده‌ام، با این همه در جمع دوستان و همکاران شاغل و بازنشسته، همدیاران و خویشان بارها یادآور شده‌ام که مخلص برای خودم حین خدمت در بانک بیشتر خدمت کرده‌ام، چرا که با همه سنگینی کار بانکی، به محض آنکه کار روزانه در ثلث یا نیمی از ساعت رسمی اداری انجام می‌دادم، در ادامه به مطالعه کتاب می‌پرداختم، در حقیقت «سرمایه (سر+مایه)» من همان «مایه»های مطالعاتی و تحقیقاتی است که در دوران خدمت کسب کرده و به ذهن سپرده‌ام، که البته در دوران دانش‌آموزی و دانشجویی نیز علاوه بر تکالیف درسی، اوقاتی را به مطالعه تخصصی اختصاص داده‌ام که مجموعاً اکنون «سرمایه» مرا تشکیل می‌دهد که بهره آن همان آثار پژوهشی و تألیفات ناچیز این کمترین است. بر این اساس به جوانان و خانواده‌ها توصیه می‌کنم که از «سرمایه» مطالعه به هیچ وجه غافل نباشند، و به سیستم‌های رایانه و اینترنتی اکتفا نکنند، چون مطالعه «کتاب» چیز دیگری است. می‌توانند هر شبانه روز یک ساعت به مطالعه مفید اختصاص دهند و کتابخوانی را به کودکان خود نیز بیاموزند، و آنها را با کتاب مأنوس کنند. و به جای هدایای تولد، ازدواج، خانه نوی و دیگر مراسم کتاب را به عنوان بهترین و گرامی‌ترین تحفه به آنان، و نیز در دید و بازدیدها جاری و معمول به جای شیرینی و گل، هدیه کنند، و کتاب و کتابخوانی را از فضیلت‌ها و سنت‌های ارزشمند خانوادگی و ملی به حساب آورند.

امیدواریم استاد محمد حسن ابریشمی، این پژوهشگر دقیق و پرتلاش ۱۲۰ سال عمر

کند، ولی وصیت ایشان چنین است: «وصیت کرده‌ام که در تربت حیدریه به خاک سپرده
شوم و سنگ مرقدم را به شکل یک کتاب باز طراحی کنند، و روی آن بنویسند:
محمدحسن ابریشمی کسی که با کتاب زندگی کرد، به کتاب عشق ورزید، و با کتاب
درگذشت».

به نام خداوند جان و خرد

پیام لویی پاستور به انسانها

در هر حرفه ای که هستید: نه اجازه دهید که به بدبینی های بی حاصل آلوده شوید، و نه بگذارید که بعضی
لحظات تأسف بار، که برای هر ملتی پیش می آید، شما را به یأس و ناامیدی بکشاند. در آرامش حاکم بر
آزمایشگاه و کتابخانه ایتان زندگی کنید نخست از خود پرسید: برای یادگیری و خودآموزی چه کرده ام؟
پس، بچنان که بیش ترمی روید پرسید من برای کشورم چه کرده ام؟ و این پرسش را آن قدر ادامه دهید
تا به این احساس شادی بخش و هجسان انگیز برسید که شاید سهم کوچکی در پیشرفت و اعتلای بشریت داشته اید
، اما هر پاداشی که زندگی به تلاشهایمان بدهد، یا ندهد، هتکامی که به پایان تلاشهایمان نزدیک می شویم هر
کداممان باید حق آن را داشته باشیم که با صدای بلند بگوییم:

«من آنچه در توان داشتم انجام داده ام»

احدایی: محمد حسن ابریشمی

تهران، ۱۳۹۲، تلفن ۴۴۲۰۵۵۷۷